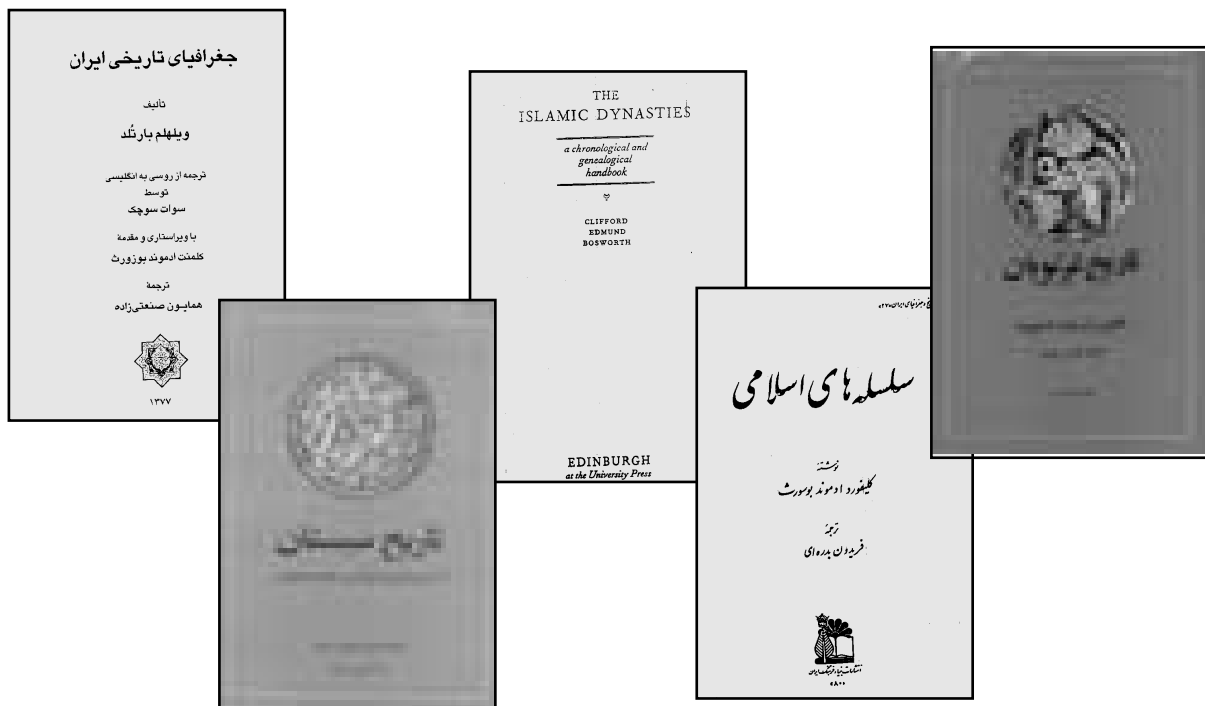


نقد و نظر در باب

تاریخنگاری باسورث برای شرق ایران



○ دکتر عبدالرسول خیراندیش
عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

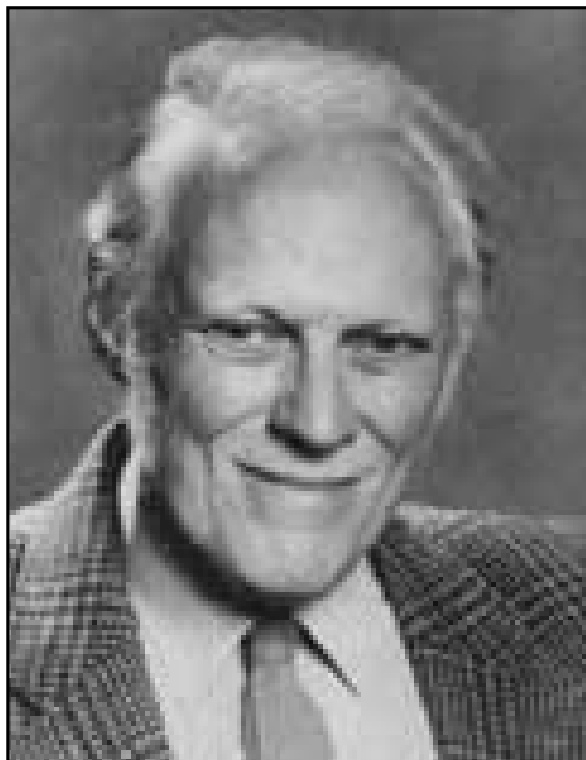
کیفورد ادmond باسورث Clifford Edmond Bos Worth
متولد سال ۱۹۲۹ م هر چند مقالات متعددی درخصوص جهان اسلام و گستره جغرافیایی آن دارد، لیکن او مهمترین آثار و بخش عمده تحقیقات خود را به شرق ایران در دوره تمدن اسلامی اختصاص داده است. آثاری چون تاریخ غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و مشرق ایران (۱۹۶۳ م) و تاریخ سیستان (۱۹۶۸ م) از جمله این تألیفات به شمار می آید.

برای بررسی سبک تاریخنگاری باسورث و اهمیت تحقیقات وی، آنچنانکه ارزیابی روشنی بدست داده باشم در ابتدا مقدمه‌ای کوتاه درباره موقعیت تاریخنگاری نیمه شرقی ایران ارائه می‌شود و در دنبال کارکرد باسورث را خواهیم سنجید.

برای دوره‌ای طولانی تاریخ ایران تحت تأثیر نیمه شرقی و غربی خود که در ادبیات دو سبک خراسانی و عراقی بدان منسوب هستند، قرار داشته است. منظور از خراسان

بطور کلی نیمه شرقی ایران و منظور از عراق نیمه غربی آن است. کویر که از حدود کاشان تا بلوچستان امتداد یافته به نحوی نه چندان دقیق حدفاصل این دو نیمه بشمار می آید. هر چند فلات ایران از نظر جغرافیایی و سیر حوادث تاریخی دارای وحدت، پیوستگی و استمرار است اما موقعیت دو نیمه شرقی و غربی آن در طول زمان متغیر و پرفراز و نشیب بوده است. بر طبق حماسه‌های ملی ایران مرکزیت سیاسی و عرصه مهمترین و بیشترین رخدادهای مربوط به پهلوانان و کیانیان شرق ایران بوده است. حال آنکه براساس گزارشهای تاریخی مربوط به هخامنشیان تا ساسانیان نیمه غربی ایران محل استقرار پایتخت و وقوع جنگ‌ها و دیگر مسائل مهم تاریخ ایران در آن ادوار بوده است.

بعد از اسلام نیز نیمه غربی ایران محل استقرار مرکزیت خلافت بوده و نیمه شرقی آن بیشتر حالت یک ناحیه مرزی و امارت‌نشین را داشته است تا آن گاه که سلطنت‌نشین‌های مستقلی چون طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی در آنجا



شکل گرفت. اما در همان حال نیز هیچ‌گاه از ماهیت و کارکرد یک ناحیه مرزی خارج نشد و برای مدتی طولانی نیز حضور یک دولت و یک مرکزیت بزرگ را تجربه نکرد. به همین جهت تا شکل‌گیری نخستین متون تاریخی و آنهم به صورت تاریخ محلی در آن نواحی، نیمه غربی ایران از نظر تاریخنگاری و تنظیم حوادث تاریخی و دارا بودن متون و منابع وضع بسیار روشن‌تری دارد که همان مطالب تاریخی مربوط به عباسیان باشد. حتی در بسیاری از موارد برای تاریخ تحولات نیمه شرقی ایران

باید به همان منابعی که بر مدار و محور تاریخ خلافت نوشته شده است متکی بود. البته نوشتن تاریخ دوره اسلامی بر مدار تاریخ و تقویم مربوط به خلافت از نظر فنون تاریخنگاری دلایل خاص خود را دارد که همانا حائز بودن مفهوم مرکزیت است. اما محل استقرار مرکزیت یعنی نیمه غربی ایران از رهگذر این امر یکسره رنگ و بوی تواریخی برتر و بالاتر از تواریخ محلی می‌یابد. لذا هر چند از نظر تاریخ محلی در قرون نخستین اسلامی غنی نیست اما اخبار تاریخی آن در آن دوره ذیل تواریخ عمومی اسلامی منظم و مشخص است و به سهولت می‌توان به فهرستی منظم از خلفا، وقایع و یا اشاراتی روشن درباره اعلام جغرافیایی و حوادثی که رخ داده است دست یافت. اما تاریخنگاری برای شرق ایران در این دوران متکی به تواریخ محلی است. هر چند سنت تاریخنگاری محلی در این نواحی بسیار پرسابقه و غنی بوده است اما به دلیل ضعف‌ها و نواقصی که تاریخنگاری محلی دارد، هیچگاه بطور کامل پاسخگوی تمامی مواد و معلومات لازم برای بازسازی تاریخ یک دوران نیست.

فهرستی از کتب تاریخی مربوط به قرون نخستین اسلامی نشان می‌دهد بیشتر کتب تاریخ محلی مربوط به نیمه شرقی ایران است مانند تاریخ بخارا نوشته نرشخی، تاریخ بیهق نوشته ابن فندق، تاریخ نیشابور نوشته الحاکم، تاریخ سیستان، تاریخ جرجان نوشته سهمی و... سرانجام چون اندکی به سمت غرب بیایم به ذکر اخبار اصفهان و تواریخ مربوط به کرمان و فارس از قرن ششم

بدین جهت چون سنت تاریخ‌نویسی شرق ایران اساساً تاریخنگاری محلی است انجام تحقیقات مربوط به این نواحی هر چند از جهت پرداختن به جزئیات با امکاناتی روبروست، اما در طراحی یک تصویر عام و کلی با مشکلات بسیار مواجه است. منظور آنکه به اتکالی تواریخ محلی ارائه تصویری کرونیکل از تاریخ مشکل است و برای رسیدن به جامعیتی کرونیکل از تاریخ، تواریخ محلی صرفاً بخشی از مواد و معلومات را در اختیار می‌گذارند و خود اساساً صورت کرونیکل

کاملی در قیاس با تواریخ ملی عمومی ندارند. مشکلات بازسازی تاریخ شرق ایران در غیاب تواریخ ملی و عمومی از دو نظر دیگر نیز شدت می‌یابد. اول آنکه خاندان‌های اشرافی و حاکمه ایرانی در خراسان بزرگ بسیار پیش از خاندانهای قدیم در قسمت غربی تاریخ ایران دوام کرده‌اند. لذا فقدان مرکزیت که مبنای تاریخنگاری شود و نیز غلبه گرایش‌های گریز از مرکز در آن نواحی مدتها دوام کرد. دوم آنکه ثغر اسلامی در شرق ایران هیچگاه برای مدتی طولانی ثابت نداشتند. یا مجاهدان مسلمان مدام مشغول فتوحات بودند و یا مهاجمان ترک و بودایی همواره به سوی مرزهای مسلمانان هجوم می‌آوردند. بدین جهت تعیین وضع جغرافیایی قلمروهای سیاسی در شرق ایران کار آسانی نیست.

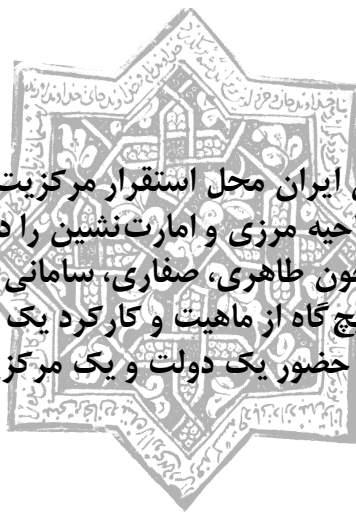
براساس آنچه تا اینجا گفته شد اهمیت کار باسورث را بهتر می‌توان درک کرد.

او مانند میجر اورتی از پیشقدمان فراهم آوردن مواد و قالب اصلی تاریخ شرق ایران است. بدون شک مرحله اول این کار مانند هر کار تاریخ‌نویسی دیگر شکل دادن به تاریخ سیاسی است. تاریخ سیاسی دودمانی و ارائه صورتی منظم و مبتنی بر توالی و ترتیب تاریخی در شرایطی که هم اخبار آنها آشفته است و هم وقایع متقارن بدست آمده از تواریخ محلی، متعدد و مشکل‌آفرین می‌شود، این کار را با مشکلی اساسی روبرو می‌سازد. قلمرو رو به رشد و نیز در حال تغییر سلسله‌های شرقی ایران که ناشی از فراز و فرود سریع قدرت آنان و نیز فقدان بنیادهای

می‌رسیم. اما تواریخ عمومی چون آثار یعقوبی، طبری، ابن مسکویه، دینوری، مسعودی، ابن اثیر و حمزه اصفهانی از نیمه غربی ایران هستند.

بدین جهت چنانکه گفته شد برای چندین قرن چهره غالب در تاریخنگاری شرق ایران تاریخنگاری محلی است تا آنکه از قرن ششم به بعد شاهد پیدایش آثاری چون زمین‌الخبار و طبقات ناصری می‌باشیم که آن هم پس از شکل‌گیری حکومت‌های بزرگی چون سامانی، غزنوی، غوری و خوارزمشاهی در شرق ایران بوده است. حتی اثر بزرگی چون تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی براساس آنچه که بدست ما رسیده است اختصاص به یک دولت دارد و هر چند مباحث گسترده‌ای را از نظر موضوعی، زمانی و مکانی دربر می‌گیرد اما به هر حال در قیاس با تواریخ عمومی و تواریخی که مدار و محور آنها سلسله عباسی است، تاریخی محلی محسوب می‌گردد.

مطالب تواریخ محلی معمولاً موردی و غیرمستمر هستند. لذا اخبار آنها کامل نیست و نمی‌توانند تصویر کامل و دقیقی از کلیت یک دوره تاریخی را بدست دهند. لذا هرچند مشتمل بر جزئیات پرارزشی هستند اما همواره متکی به تواریخ گسترده‌تر از خود می‌شوند. نیز علاقه‌مندی به آنها جنبه محلی دارد و کمتر از حد یک منطقه فراتر می‌رود. لذا باقی ماندن آنها نیز که مستلزم استنساخ و نگهداری در خزاین ملوک بوده به اندازه تواریخ عمومی و مربوط به دولت‌های بزرگ با خوش‌شانسی روبرو نبوده است.



بعد از اسلام نیز نیمه غربی ایران محل استقرار مرکزیت خلافت بوده و نیمه شرقی آن بیشتر حالت یک ناحیه مرزی و امارت نشین را داشته است تا آنگاه که سلطنت نشین‌های مستقلی چون طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی در آنجا شکل گرفت. اما در همان حال نیز هیچ‌گاه از ماهیت و کارکرد یک ناحیه مرزی خارج نشد و برای مدتی طولانی نیز حضور یک دولت و یک مرکزیت را تجربه نکرد

محکم مشروعیت سیاسی یا اقتدار قبایلی بود نیز تغییر مداوم روش‌های بازسازی طرح تاریخی این خاندان‌ها غیرقابل اجتناب می‌سازد.

باسورث به اتکای تواریخ سیاسی محلی، دودمانی و نیز تواریخ عمومی و کمک گرفتن از دو محور توامان توالی و تقارن که روی هم رفته کرنولوژی را می‌سازند، اقدام به بازسازی تاریخ شرق ایران کرده است. نقایص چنین اطلاعاتی را هم با استفاده از سکه‌شناسی و نیز متون ادبی، جغرافیایی و... کامل کرده است. لذا صورت اصلی کار باسورث به شیوه دائرةالمعارف‌نویسی و نیز سبک تاریخ‌نویسی مورخان انتقادی (کریستیک) قرن نوزدهم شباهت می‌یابد. با توجه به پیشقدمی باسورث در بازسازی تاریخ شرق ایران باید تأکید کرد که اساساً طی این مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر است، زیرا بدون فراهم آمدن فهرستی صحیح، دقیق و کامل از فرمانروایان و رخدادها نمی‌توان به هیچ کار تحلیلی در تاریخ‌نویسی دست زد. بدون شک این کاری سخت، طاقت‌فرسا، مستلزم صرف وقت بسیار و به‌کارگیری ابزار و فنون و روش‌هایی است که یک مورخ حرفه‌ای بدانها دست می‌یازد. بر این اساس نتایج تحقیقات باسورث از نظر تاریخنگاری محض بسیار ارزشمند، اساسی و پایه‌ای است. اما شکی نیز نمی‌توان داشت که نه بدین ترتیب کار تمام شده است و نه می‌توان در این مرحله متوقف ماند. زیرا از یک سو تجارب مربوط به تاریخنگاری آنالز نشان داده است که می‌توان هم مواد و مطالب غیرسیاسی را در طراحی یک تاریخنگاری عمومی کارساز کرد و هم اینکه مضامین غیر کرنولوژیک چون تجارت و زندگی اجتماعی خود می‌تواند موضوعیت تاریخی داشته باشند. با توجه به اینکه شرق ایران از نظر

تاریخ تجارت، عرفان، ادبیات، شهرنشینی و... مواد و منابع بسیار مهمی دارد ضروری است که با گذار از تاریخ سیاسی دودمانی - مشروط بر آنکه تحقیقات مربوط بدان را دارای بسندگی نسبی بدانیم - به این مباحث و قلمروها وارد شد. زیرا اساساً تاریخ نواحی شرقی ایران بدون امعان نظر در این قلمروها ناکافی و مبهم خواهد ماند.

در این میان زبان فارسی و شکل‌گیری ادبیات دری اهمیت خاصی دارد. بخصوص از نظر تاریخ ملی ایران این نکته‌ای حائز اهمیت است. اما متأسفانه در آثار باسورث عنایت به مقوله تاریخ ملی بسیار اندک است و بدین جهت کلیت وقایع در پرتو یک مفهوم واحد شکل نمی‌گیرند. هر واقعه‌ای خود ذاتاً موجودیت دارد و گویی تاریخ از نظر او مجمع‌الحوادث است. این موجب می‌شود تا نوشته‌های باسورث صورت آنالیتیک (تحلیلی) بخود نگیرد بلکه تألیفی (سننتیک) باقی بماند. دلیل اصلی آن نیز هر چند مربوط به گام نهادن در مراحل نخستین تاریخ‌نویسی برای شرق ایران است اما باید توجه داشت که باسورث مباحث تاریخ شرق ایران را کمتر در کلیت و تمامیت تاریخ ایران دیده است و به نیمه غربی تاریخ ایران به اندازه قسمت غربی نمی‌پردازد. شاید تحت‌تأثیر قرار گرفتن نیمه غربی ایران از تاریخ عباسیان و در شرایطی که نیمه خراسانی ایران در حال توسعه در ترکستان و هندوستان بوده است و ادبیات دری و فرهنگ ایرانی در حال تجربه کردن شرایط جدیدی در مرزهای شرقی خویش حتی به صورت مهاجرت به هند و ترکستان بوده است، توقع ارائه تصویری ثابت و مشخص از آن تا حدودی نابجا باشد. لازم است جهت تدقیق موضوع متذکر شوم که

از سراسر مرزهای شرقی ایران که از ساحل اقیانوس هند تا سواحل سیحون را دربرمی‌گیرد، باسورث متمرکز بخش میانی این عرصه بوده است. ناحیه مکران مورد توجه او نیست وقتی در بخش دوم تاریخ غزنویان که موسوم به غزنویان هند یا لاهور هستند نیز به دریا نزدیک نمی‌شود. همچنین شرق ایران در ناحیه ماوراءالنهر برای او در ارتباط با غزنویان مورد توجه قرار می‌گیرد. لذا می‌ماند بخش میانی مرز شرقی که به تعبیر ایرانیان تاریخ سیستان و خراسان است و کوه‌های دوردست آن سوی آنها. بخشی از این قلمرو امروزه افغانستان را ساخته است. در طبقه‌بندی آثار باسورث نیز بخشی از آثار او ذیل همین نام می‌آید که کاربرد آن برای سده‌های میانه مستلزم دقت و نظر است.

در مقایسه‌ای نه چندان کامل می‌توان تطبیقی میان آثار باسورث و ریچارد فرای انجام داد. فرای در آثار خود تاریخ عمومی ایران را بیشتر مدنظر قرار داده، هر چند مانند باسورث عطف توجه بیشتری به شرق دارد. در آثاری چون عصر زرین فرهنگ ایران و نیز بخارا دستاورد قرون وسطی او توجه خود را از خراسان به ماوراءالنهر سوق می‌دهد. به عکس باسورث که از خراسان به هند کشیده می‌شود. از منظر تخصیص و توجه این نکته خاصی نیست. اما باید توجه داشت که باسورث اساساً زمان کوتاه را در کارهای خویش مدنظر قرار داده در حالی که فرای زمان بلند را. این امر به فرای امکان داده که تاریخ ملی را نمود بیشتری بخشد و به مباحث نظری گام نهد. اما باسورث تواریخ محلی را بیشتر دیده و از وجوه نظری فاصله می‌گیرد. لذا چنانکه پیش از این متذکر شدم، باسورث مواد لازم را برای کاری وسیع‌تر فراهم می‌سازد.